

تبیین موجبات و موانع ارث از دیدگاه تشیع و اهل سنت

پروین رنجبر^۱

^۱دکتری تاریخ اسلام، مدیر آموزش و پرورش فارس

نویسنده مسئول: Ranjbarp.1358@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۰ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۵

چکیده

انسانها با توجه به عوامل اقتصادی و اجتماعی زمان خود رابطه تنگاتنگی به مقوله ثروت دارند. بر همین اساس هم به تناسب شرایط زمانی، قوانینی برای بقای ثروت وضع شده است. از جمله قوانینی که نقش مهم و تاثیرگذاری در محافظت اموال و ثروت ایفا می کند، مجموعه مقررات مربوط به ارث می باشد. ارث در لغت به معنای ترکه و اموالی است که از متوفی به جا مانده و بعد از فوت شخص به بازماندگان می رسد. در اصطلاح حقوقی منظور از ارث، انتقال مالکیت اموال میت است پس از فوت به وارث وی. یکی از پیچیده ترین موضوعاتی که در قانون مدنی مورد بررسی قرار گرفته است، نحوه تقسیم ارث می باشد. این امر زمانی صورت می پذیرد که ارث دارای موجباتی باشد و موانعی جلوی اثر مقتضی را نگیرد. با توجه به چنین پیش درآمدی اساس پژوهش اخیر را این سوال شکل می دهد که عوامل تاثیرگذار بر نحوه تقسیم ارث چه بوده است؟ و همچنین مقاله حاضر سعی دارد دیدگاههای اهل سنت و تشیع را در این زمینه مورد بررسی قرار دهد. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی بر اساس منابع کتابخانه ای صورت گرفته است.

کلیدواژه: ارث، لعان، زنا، قتل

مقدمه

اهمیت ارث از دیدگاه قرآن کریم در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره نساء بیان شده است. مسائل ارث جایگاه خاصی در فقه و حقوق اسلامی دارد که باید مسلمانان هر چه بیشتر در تعلیم و تعلم آن بکوشند. همچنین در حدیث نبوی آمده است «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَعَلَّمُوهُ النَّاسَ، وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَعَلَّمُوهُ النَّاسَ، وَتَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَعَلَّمُوهُا النَّاسَ، فَإِنِّي أَمْرٌ مَقْبُوضٌ، وَإِنَّ الْعِلْمَ سَيْقَبُصٌ، وَتَطَهَّرُ الْفِتْنُ حَتَّى يَخْتَلِفَ الْأَثْنَانِ فِي الْفَرِيضَةِ لَا يَجِدَانِ أَحَدًا يَفْصِلُ بَيْنَهُمَا» چنان چه ملاحظه می شود تعلیم و تعلم ارث در این حدیث هم ردیف تعلیم و تعلم قرآن قرار گرفته است که دلیل آشکاری بر فضیلت آموزش آن است. مبحث ارث از مباحث مهم فقهی است که همه مذاهب اسلامی از جهات مختلف آن را مورد بحث و بررسی قرار داده اند. تاریخ و تعیین مبدأ برای ارث امکان پذیر نیست ولیکن به طور قطع می توان گفت که ارث با مرگ همزاد می باشد یعنی از زمانی که مرگ و میر بوده بلافاصله در پی آن ارث هم تحقق یافته است کسانی که به مالکیت فردی قائل بودند و به آن احترام می گذارند به ارث و میراث هم عقیده دارند اختلاف در این است که چه کسی ارث می برد و چه کسی محروم است و کسانی که ارث می برند چگونه و بر چه مبنایی ارث می برند؟ در دین مبین اسلام، کتب فقهی شیعه و اهل سنت از گذشته به بررسی موجبات ارث و مراتب وارثین و مستندات آن پرداخته اند لکن در بعضی از کتب فقط مستندات موجبات ارث و مراتب وارثین از دیدگاه یک مذهب مورد بررسی قرار گرفته است و یا در بعضی از کتب اگرچه به بررسی مقایسه ای بین مستندات و دیدگاه ها آن ها پرداخته اند ولی مستندات موجبات و مراتب ارث هر دیدگاه به طور مفضل بیان نگردیده است. این مقاله سعی دارد که به بررسی تطبیقی موجبات و موانع ارث از دیدگاه امامیه و اهل سنت بپردازد. در این مقاله بر اساس روش تحقیق کتابخانه ای سعی شده است که با مراجعه به منابع و مستندات فقهی مذاهب و هم چنین تفاسیر آیات الاحکام ضمن بیان دیدگاه هر مذهب درباره مراتب وارثین و مقایسه آن با دیدگاه های دیگر مطالبی را بیان کند.

مفهوم ارث در لغت:

ارث واژه عربی است که در اصل «ورث» بوده است، بعد واو آن مبدل به همزه گردیده و به جهت آن که واو کسره داشته به همزه نیز کسره داده اند «ورث، یرث» یعنی دارایی و مال، به ارث بردن، وارث بودن، میراث و ترکه میت و توارث یعنی به ارث بردن و وارث شدن، کلمه ارث مصدر و به معنی استحقاق است، زیرا ورثه با فوت مورث نسبت به ترکه، به وسیله نسبت یا سبب استحقاق آن را پیدا می کند برخی نیز معنی ارث را اینگونه بیان می کنند: «ورث أباه، یرثه مرثا و وراثه و إرثا، الألف منقلبه من الواو، ورثه، الهاء عوض عن الواو و هو قیاسی بکسر الکل» (زبیدی، ۱۴۱۴: ۶۵۲)، «تقول

ورثت اُبی و ورثتد الشئ من اُبی، اُرثه، بالكسر فیها ورثا و وراثه و إرثا، الألف منقلبته من الواو، ورثه، الهاء عوض من الواو «(جوهری، ۱۴۰۴: ۶۶۶) این عبارات می‌رساند که ارث در لغت، مصدر است و مفهوم حدیثی داشته و به همان معنایی است که قبلاً ذکر شد.

ارث در اصطلاح فقها:

ارث مال یا حقی است که از مالک آن به صورت قهری پس از مرگش به دیگری به جهت رابطه نسبی یا سببی که بین آن دو برقرار است انتقال می‌یابد. اکنون به چند سوال می‌پردازیم:

۱- آیا ارث و ترکه دو لفظ مترادف هستند؟ بعضی از حقوق دانان معاصر در تعریف ارث نوشته‌اند «ارث در لغت به معنی ترکه و اموالی است که از متوفی به جا مانده و در اصطلاح حقوقی مقصود از آن، حقی است، که از مرده حقیقی یا حکمی اصالتاً به زنده حقیقی یا حکمی منتقل می‌شود» این تعریف از دو جهت قابل مناقشه است: اولاً به اتفاق جمیع اهل لغت، ارث مصدر است و معنای حدیثی دارد، زیرا کلمات ورث به معنی ترکه و اموال متوفی باشد اشتغال از آن ممکن نخواهد بود. این نظریه با مواد قانون مدنی نیز تطبیق نمی‌کند، کما اینکه در ماده ۶۸۲ آمده است «اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند «جمله «ارث می‌برند» جمله فعلیه است به جای «الذین یرثون» که نیاز به مفعول دارد که مقدر و محذوف است و آن بدون تردید ترکه و اموالی است که از متوفی به جا مانده است، پس ترکه نمی‌تواند ارث باشد. ثانیاً ارث به معنی انتقال قهری نیز نمی‌تواند باشد، زیرا در قانون مدنی ماده ۱۰۴ ارث را از اسباب تملک شمرده و می‌گوید: «به چهار سبب تملک حاصل می‌شود ۱- به احیای اراضی ممت و حیات اشیاء مباحه ۲- به وسیله عقد و تعهدات ۳- به وسیله اخذ شفعه ۴- به ارث»

۲- آیا ارث در لغت به معنی بقاست؟ اگر ارث به معنی بقا پس باید گفت: ارث و بقا دو لفظ مترادف هستند، بنابراین هر جا استعمال ارث صحیح باشد بقا نیز صحیح می‌باشد و بالعکس، آیا می‌توان به بقایای طعام وارث گفت؟ آیا می‌توان به ترکه میت که از او باقی مانده است وارث اطلاق کرد؟ اینکه گفته‌اند: ارث به همین معنی «باقی» یکی از اسماء الهی است زیرا همه فانی هستند و تنها او باقی است، درست نیست، زیرا وارث بودن خداوند متعال به این معنی است که همه مردمان می‌میرند و آنچه از آن‌ها باقی می‌ماند به خداوند متعال می‌رسد، پس در حقیقت مالک اصلی خداست، چنانچه خداوند سبحان در قرآن مجید می‌فرماید «انا نحن نرث الأرض و من علیها و الینا یرجعون» (سوره مریم آیه ۴۰) پس با توجه به آیه قرآن ملاحظه می‌کنید ارث در معنای خود یعنی «استحقاق» استعمال شده و در معنای بقا.

موجبات ارث

ارث موجباتی دارد که عبارت‌اند از:

الف) نسب که عبارت است از پدران و فرزندان هرچه پایین بروند، سپس برادران و خواهران و اجداد هرچه بالاتر بروند و نیز فرزندان برادر هرچه پایین بروند و... نسب آن است که شخصی به واسطه ولادت به دیگری متصل شود.

ب) سبب که عبارت است از اتصال دو نفر با یکدیگر یا به واسطه زوجیت همچون زن و شوهر و یا از راه ولایت همچون ولایی که میان مولا و بنده است. (مرادخانی و معصوم پور، ۱۳۹۱: ۱۰۵ تا ۱۰۶)

اسباب ارث نزد فقهای شیعه

سبب ارث چهار چیز است:

- ۱- زوجیت: در صورتی که دائمی باشد.
- ۲- ولاء عتق: اگر شخصی فوت کرد و وارث نسبی نداشت، یعنی از طبقات سه گانه هیچ کس موجود نبود و همچنین از میت همسری نیز باقی نمانده باشد، در صورتی که قبلاً مملوک بوده و مولایش وی را آزاد کرده باشد، ثروت او به مولای سابقش به عنوان ارث داده می‌شود.
- ۳- ضمان جریره: کسی که وارث نسبی ندارد، می‌تواند با دیگری عقدی ببندد که مشتمل باشد بر این مضمون که هریک از طرفین عقد، وزر و وبال دیگری را متحمل شود و از یکدیگر ارث ببرند.
- ۴- ولاء امامت: شخصی که فوت کرده است و هیچ وارث سببی و نسبی ندارد، ثروت اش به ارث امام معصوم (ع) می‌رسد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ص ۴)

اسباب ارث نزد فقهای اهل سنت

اسباب ارث به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱- اسبابی که نزد جمهور فقها اتفاق است؛ ۲- اسبابی که اختلافی‌اند.

۱- اسباب مورد اتفاق فقها: این اسباب سه مورد است: ۱- زوجیت؛ ۲- قرابت حقیقی (قرابت نسبی) ۳- ولاء (ولاء عتاقه که اتفاقی میان فقها است و ولاء مولا که میان فقها اختلافی است).

۲- اسباب اختلافی نزد فقها: اسبابی غیر از اسباب اتفاقی برای ارث وجود دارد که برخی فقها آن را سبب صحیح برای ارث می دانند و برخی دیگر آن را جزء اسباب نمی شمارند:

سبب اول، ولاء مواله یا حلف است که قرابت حکمی است که به سبب عقد موالات و حلف میان دو شخص نشأت می گیرد و هریک از آنها طبق این عقد ملزم به ادای دیه (زمانی که جنایت کند) از طرف دیگر می شوند و اینکه از یکدیگر ارث ببرند (ولاء ضمان جریره) که به نظر مالک و احمد و شافعی، این سبب معتبر نیست؛ ولی حنفیه قائل اند که در صورت نبودن وارث، این سبب می تواند باعث توارث شود.

سبب دوم، جهت اسلام است. مقصود از جهت اسلام این است که اگر کسی از مسلمانان بمیرد و وارثی نداشته باشد، اموال باقیمانده او را به بیت المال مسلمین می دهند و مسلمانان از او به موجب عصبه بودن ارث می برند؛ چنانچه دیه او را متحمل می شوند که نظر جمهور فقها بر معتبر بودن این سبب می باشد؛ ولی حنفی ها می گویند در این صورت از باب مصلحت (و نه از باب ارث) در بیت المال قرار داده میشود (فائز دربان، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۲۰)

موانع ارث و اقسام آن

مانع عبارت است از چیزی (وصفی) که منع می کند انسان را از ارث بردن از مورث خویش، به اصل شرع و جعل شارع مقدس به اینکه از اهل ارث بوده، در طبقه و درجه ارث می باشد و وجود مانع باعث می شود مقتضی وراثت در وارث از تأثیر بیفتد؛ مثلاً وارثی که همه شروط و موجبات ارث بردن در او فراهم باشد، وجود مانع باعث می شود جلوی این مقتضی را بگیرد (حلی، بی تاج، ۷، ص ۵۰۸) موانع ارث را به دو بخش «موانع اتفاقی» و «موانع غیراتفاقی» می توان تقسیم کرد. (مرادخانی و معصوم پور، ۱۳۹۱: ۱۰۷ تا ۱۱۲)

۱- موارد اتفاقی: کفر، قتل عمدی به ناحق و بردگی.

۲- موارد غیراتفاقی: در برخی کتاب ها علاوه بر سه مانع مذکور، از عوامل دیگری به عنوان نام برده شده است که برخی تا ۲۱ مورد اشاره کرد هاند که عبارتند از:

۱- لعان؛ ۲- غیبت (شخصی که از او خبری نیست) ۳- حمل ۴- بدهی میت (اگر به اندازه همه ترکه او باشد) ۵- زنا و ...

کفر

از مسائل مطرح در روابط مالی میان مسلمان و کافر، توارث مسلمان و کافر است. یکی از موانع ارث، کفر وارث است که بر این اساس، همه کفار اعم از کتابی و غیرکتابی، حربی و ذمی، مرتد فطری و ملی، از ماترک مورث مسلمان خود محروم اند. ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است و در مذهب شیعه نیز برخی فقها بر این مطلب ادعای اجماع کرده اند. به استناد مادهی ۸۸۱ مکرر ق.م.ا، اگر متوفی مسلمان باشد، هر یک از ورثه که کافر باشد از او ارث نمی برد. اگر متوفی کافر باشد، در صورتیکه در جمع ورثه ای او، فرد مسلمانی موجود باشد، آنکه مسلمان است ارث می برد و مانع ارث بردن سایر ورثه که کافر هستند میشود.^{۱۳} در فقه اهل تسنن مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد. عدم ارث بردن مسلمان و کافر از همدیگر در برگزیده مسایل زیر است: ارث بردن بعضی از غیر مسلمانان از همدیگر: اختلافی در این امر نیست که کافران اگر همگی از یک دین باشند از همدیگر ارث می برند مثل یهودیان با یهودیان و مسیحیان و بوداییان و سیکها و کمونیستها و ملحدان، که هر ملتی از اینها از همدیگر ارث می برند. اما اگر یک ملحد با یک بودایی یا یهودی نصرانی ازدواج کند یا پدر کمونیست باشد و پسرش یهودی باشد آیا از همدیگر ارث می برند؟ در مورد این مسأله سه نظر وجود دارد:

نخست: اختلاف ملتهای کافر مانع ارث نیست و این نظر جمهور فقهاء است: حنفیه، شافعیه، داود ظاهری و یک روایت از امام احمد. قانون کشورهای اسلامی سنی مذهب نیز از این نظر تبعیت کرده است آنجا که در ماده ۶۱ قانون مصر آمده است که مسلمان و کافر از همدیگر ارث نمی برند، در حالی که بعضی از غیر مسلمانان از همدیگر ارث می برند و این در حال حاضر قول راجح است.

دوم: اختلاف دینهای کافر مانع ارث بردن آنها از همدیگر می شود، پس یهودی از مسیحی ارث نمی برد و بالعکس، چرا که هر یک از آنها دین مستقلی هستند

سوم: غیر مسلمانان سه دین هستند: یهودی، مسیحی و سایر کفار یک دین هستند. چرا که همگی اهل کتاب نیستند. پس اگر یک یهودی و مسیحی زن و شوهر باشند از همدیگر ارث نمی برند. ولی کافر از مجوسی ارث می برد و دلیل این است که یهودی و مسیحی هر کدام دین جداگانه ای هستند و کتاب و نبی دارند و سایر کفار همگی به هیچ کتاب یا رسولی ایمان ندارند و این جدایی در اینجا ضعیف است و در مقابل دلیل گروه اول قوی نیست.

روایات اهل بیت (ع)

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «المسلم یرث امرأته الذمیة و هی لآثرته؛ مسلمان از همسر ذمی خود ارث می برد ولی او از همسر مسلمانش ارث نمی برد (حرعاملی، ۱۴۰۹، ص ۱۷، باب ۱ از ابواب موانع ارث، ح ۱) از امام باقر درباره مردی نصرانی که مرده و دارای فرزند مسلمان است، سؤال شد که آیا فرزندش از او ارث می برد؟ حضرت فرمود «نعم، ان الله عزوجل لم یزدنا بالاسلام الا عزاً، فنحن نرثهم و هم لآیروننا؛ آری! همانا خداوند عزوجل

به واسطه اسلام، عزت ما را زیاد کرده است و لذا ما از آنها ارث می‌بریم، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند (همان، ح ۵) سماعه می‌گوید از امام صادق درباره مسلمان پرسیدم که آیا از مشرک ارث می‌برد؟ حضرت فرمود: «نعم، فأما المشرك فلا يرث المسلم؛ آری! اما مشرک از مسلمان ارث نمی‌برد (همان، ح ۵)

روایات اهل سنت

اهل سنت روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت بر ارث بردن مسلمان از کافر دارد: معاذ از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «الاسلام یزید و لا ینقص، فورث المسلم» اسلام زیاد می‌کند و نقص نمی‌نماید؛ و لذا مسلمان (از کافر) ارث می‌برد (سجستانی، ۱۴۱۰ ج ۳، ص ۱۲۶)

ارتداد در اصطلاح فقه

فقه‌های شیعه و اهل سنت در تعریف ارتداد، عبارت‌های گوناگونی به کار برده‌اند که همه آن تعبیرها به یک معنا بازمی‌گردد و آن خارج شدن فرد مسلمان از اسلام و ورود به کفر است (صادقی فدکی، ۱۳۹۰، ص ۲۴) محقق حلی در تعریف مرتد می‌گوید: هو الذی یکفر بعد الاسلام؛ مرتد کسی است که پس از اسلام کافر می‌شود (حلی، ۱۴۰۹ ج ۴، ص ۱۸۳) امام خمینی نیز می‌نویسد «المرتد هو من خرج عن الاسلام و اختار الکفر؛ مرتد کسی است که از اسلام خارج شده و کفر را برگزیده است (خمینی، ۱۴۰۳ ج ۲، ص ۳۳۲) ابن قدامه از فقه‌های حنبلی (ابن قدامه، بی تا، ج ۱۰، ص ۷۴) و علاءالدین حصفکی از علمای حنفی هوالراجع (حصفکی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۴۰۵) این گونه ذکر کرده‌اند: «المرتد عن دین الاسلام إلی الکفر؛ مرتد کسی است که از دین اسلام به کفر بازگردد» خلیل از فقه‌های مالکیه می‌گوید: «الردة کفر المسلم بصریح، أو لفظ یقتضیه، أو فعل یتضمنه؛ ارتداد عبارت است از کفر مسلمان با گفتاری که صراحت یا اقتضای کفر را دارد یا عملی که در بردارنده کفر است (خلیل بن اسحاق جندی، ۲۵۱:۱۴۰۶)

اقسام ارتداد

مرتد در اصطلاح فقه‌های اهل سنت یک قسم بیشتر نیست؛ ولی فقه‌های امامیه بر پایه روایات اهل بیت مرتد را به دو قسم تقسیم کرده‌اند که هر یک دارای حکم خاصی است (صادقی فدکی، ۱۳۹۰: ۲۵)

این دو قسم عبارتند از:

- ۱- مرتد ملی: کسی است که نخست کافر بوده، سپس مسلمان شده و دوباره به کفر بازگشته است.
- ۲- مرتد فطری: کسی است که از پدر و مادر مسلمان متولد شده، سپس تغییر عقیده داده و کافر شده است (حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۸۳) ارتداد و مانعیت آن از ارث در نظر شیعه و اهل سنت برخی گفته‌اند مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان یا فقط از پدر مسلمان متولد شده است. برخی نیز افزون بر ولادت از پدر و مادر مسلمان، توصیف فرد به اسلام هنگام بلوغ را نیز شرط دانسته‌اند؛ بدین معنا که فرد باید هنگام بلوغ و پس از آن به اسلام اعتراف کند؛ ولی اگر پیش از بلوغ کافر شده، با حال کفر بالغ گردد یا پس از بلوغ به اسلام اعتراف نکند، مرتد فطری نخواهد بود (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۱، ص ۶۰۲)

احکام و آثار ارتداد

یکی از احکام و پیامدهای فقهی ارتداد که مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند، محرومیت مرتد از ارث مسلمان است. مبنای این حکم، هر مسلمانی که از اسلام برگردد و مرتد شود، از ارث مورث مسلمان خود محروم خواهد شد. درباره ارث بردن مسلمان از مورث مرتد، میان شیعه و سنتی اختلاف وجود دارد که امامیه به ارث بردن مسلمان از مرتد قائل است؛ ولی فقه‌های اهل سنت قائل‌اند که مسلمان از مرتد نمی‌تواند ارث ببرد. اقوال امامیه درباره ارث نبردن کافر از مسلمان به جمیع اقسامش عام می‌باشد که مرتد نیز به عنوان بخشی از اقسام کفر شامل این نظرات است.

حکم مرتد

اگر برای مرتد در اعتقاداتش شبهه‌ای ایجاد شود، آن شبهه را علمای مسلمان کشف کرده، وجه خطا در آن شبهه را به او بیان می‌کنند و به او سه روز مهلت داده می‌شود تا شبهه‌ای که موجب ارتداد او شده، برطرف گردد؛ پس اگر بعد از گذشت سه روز توبه کند و به اسلام برگردد و شهادتین را بگوید و از ادیان غیراسلامی دیگر که به آن منتقل شده، تبری جوید، در حکم مسلمان خواهد بود و هر حکمی که برای مسلمانان ثابت است، برای او نیز برقرار خواهد بود؛ ولی اگر از توبه کردن امتناع ورزد و بر ارتدادش اصرار داشته باشد، اگر مرد آزاد یا عبد باشد، به اجماع ائمه مسلمانان جزایش قتل است و علت آن قول پیامبر است که می‌فرماید: «من بدل دینه فاقتلوه» کسی که دینش را عوض کند، او را بکشید (بخاری، ۱۴۲۶، ص ۱۳۷۲، باب / حکم مرتد و مرتده، ۶۹۲۲ ابو داوود: ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۳۹، باب الحکم فیمن ارتد، ح ۴۳۵۱ الترمذی: ۱۴۰۸، ص ۳۷۴، باب ما جائنی المرتد، ح / ۱۴۵۸

نسائی: بی تا، ص 692، باب الحکم فی المرتد، ح / 4070 ابن ماجه، باب المرتد عن دینه، ح / 2535 احمد بن حنبل، ۱۴۱۴، ص 282، ح (1) اما اگر مرتد زن باشد و از توبه کردن ایا ورزد و به اسلام برنگردد، در حکم بر آن زن، فقها بر دو مذهب اختلاف کرد ه اند (فایز دریان، ۱۴۲۷، ج 1، ص 76)

مذهب اول:

نظر جمهور فقهاست که می فرمایند: وقتی زن مرتده از بازگشت به اسلام خودداری کند، کشته می شود؛ به خاطر عمل به عموم حدیث مذکور؛ چون از حدیث مذکور این گونه فهمیده می شود که اگر کسی دین خود را عوض کند، مطلقاً چه مرد باشد یا زن کشته می شود.

مذهب دوم:

نظر حنفیه و امامیه است که می گویند زن مرتده اگرچه از بازگشت به اسلام ایا ورزد، کشته نمی شود؛ ولی زن را زندانی می کنند تا توبه کند یا بمیرد؛ به خاطر اینکه از کشتن زنان نهی کرده است و دلیل دیگر اینکه اصل، تأخیر جزا تا روز قیامت پیامبراست و اینکه مرد به خاطر دفع کردن شرش کشته می شود؛ ولی شرّ زن مثل شرّ مرد نیست، مگر اینکه زن دارای منصب و رأیی باشد که رأی او پذیرفته می شود و دارای امری باشد که مورد اطاعت قرار می گیرد و از آن زن تبعیت می شود؛ پس این گونه زنان در این حالت کشته می شوند؛ اما کشته شدنشان به خاطر ارتدادشان نیست، بلکه به دلیل مفسد فی الارض بودن کشته می شود (شوکانی، ۱۴۲۰: ج 6، ص 71) چنانچه اشاره شد، موانع ارث علل و اقسامی دارد که از مهم ترین آنها کفر قتل عمدی به ناحق و «رقیت بردگی» می باشد.

فتاوی علمای امامیه

اقوال امامیه درباره ارث نبردن کافر از مسلمان، به جمیع اقسامش عام است که مرتد نیز به عنوان بخشی از اقسام کفر شامل این نظرات است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

۱- محقق حلی می گوید «و یرث المسلم الکافر؛ اصلیاً و مرتداً، ولو مات کافر و له ورثه» کفار و وارث مسلم کان میراثه للمسلم؛ مسلمان از کافر ارث می برد، کافر اصلی باشد یا مرتد و اگر کافری بمیرد در حالی که او ورثه کافر و مسلمان دارد، تمام ارث او برای ورثه مسلمان است (محقق حلی، ۱۳۸۹، ج 2، ص ۸۱۴)

۲- شهید اول می فرماید -فلا یرث الذمی و الحربی و المرتد مسلماً و یرث المسلم الکافر، ولو کان للکافر ورثه کفار و مسلم فالمیراث کله للمسلم و ان بعد؛ کافر ذمی و حربی و مرتد از مسلمان ارث نمی برد؛ ولی مسلمان از کافر ارث می برد و اگر برای کافر ورثه ای از کفار و مسلمان باشد، تمام ارث او برای ورثه مسلمان است، گرچه دور باشند. (مرادخانی و معصوم پور، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲ تا ۱۱۵)

۳- شهید ثانی می فرماید (جبعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۳) مسلمان از جمیع اصناف کفر ارث است که می برد؛ اصلی باشد یا مرتد؛ دلیل ما بر این مسئله روایت اصحاب از پیامبر اکرم است که ایشان فرمودند ما از کفار ارث می بریم و آنها از ما ارث نمی برند (همان) همچنین دلیل ما روایتی از امام باقر (ع) است که فرمود «لا یرث الیهودی و لا النصرانی المسلمین و یرث المسلم الیهودی و النصرانی» (همان)

مانعیت ارتداد از دیدگاه علمای اهل سنت

در فقه مذاهب اهل سنت پیرامون احکام ارتداد، تفاوتی میان مرتد فطری و ملی قائل نشده اند. اگر مرتد مسلمان شود، مالش به خود او داده می شود؛ اما: «ابوحنیفه درباره ترکه مرتد گفته است اگر در حال ارتداد کشته شود یا به دارالحرب ملحق گردد، آنچه از مال بعد از دوران ارتدادش به دست آورده، به جمیع مسلمانان تعلق دارد و اموالی هم که قبل از دوران ارتدادش تحصیل کرده بوده، به ورثه مسلمان او می رسد (ابن حزم، ۱۴۰۸، ج 9، ص 305) گروهی از اهل سنت معتقدند میراث مرتد به بیت المال مسلمانان تعلق می یابد، از جمله نظر ابو ثور، ربیع، ابن ابی لیلی و شافعی (پیشوای مذهب شافعی) همین بوده است (همان، ص ۳۰۶ بیهقی، ۱۴۰۶، ج 2، ص 382) مالک (پیشوای مذهب مالکیه) گفته است: اگر مرتد کشته شود یا بمیرد و یا به دارالحرب ملحق گردد، اموالش به بیت المال مسلمانان می رسد و اگر مسلمان شود، اموال او به خودش تعلق می یابد و چنانچه مرتد شود و به هنگام مرگش متهم گردد که به دلیل منع کردن ورثه خود از ارث مرتد گشته، در این صورت اموالش به ورثه اش میرسد (ابن حزم، ۱۴۰۸، ج 9، ص 306 جصاص، ۱۴۲۱، ج 2، ص 147 ابن قدامه: «بی تا»، ج 7، ص 175) در مذهب ظاهریه، اعتقاد بر این بوده که اگر بعد از ارتداد به اموال مرتد دسترسی پیدا شود، از زمان ارتدادش همه اموالش به بیت المال مسلمانان انتقال داده می شود؛ چه اینکه مرتد از دنیا برود یا در حال ارتداد کشته شود و یا به دارالحرب ملحق گردد و چنانچه به اموال او دسترسی حاصل نگردد تا کشته شود یا در حال ارتداد بمیرد، اموالش به ورثه کافرش می رسد و اگر مسلمان شود، اموالش به خود او تعلق می یابد و چنانچه پس از مسلمان شدنش بمیرد، اموالش به ورثه مسلمان او می رسد (ابن حزم، ۱۴۰۸، ج 9، ص ۹)

فتاوی علمای اهل سنت

- ۱- ابن قدامه می گوید «قال جمهور الصحابة والفقهاء: لا يرث المسلم الكافر...؛ جمهور صحابه و فقها می گویند: مسلمان از کافر ارث نمیبرد (ابن قدامه: «بی تا» ج 6، ص ۳۴۰)
 - ۲- نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: «أجمع المسلمون على أن الكافر لا يرث المسلم. و اما المسلم فلا يرث الكافر أيضاً عند جماهير العلماء من الصحابة والتابعين و من بعدهم...؛ مسلمانان اجماع کرده اند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نمی برد و مسلمان نیز از کافر ارث ارتداد و مانعیت آن از ارث در نظر شیعه و اهل سنت نمی برد و این رأی جماهیر علما از صحابه و تابعین و علمای بعد از آنان است (نیشابوری، ۱۴۰۳، ج 11، ص ۵۳)
 - ۳- قاضی عبدالوهاب مالکی می گوید: «لا يرث المسلم الكافر، و لا الكافر المسلم، و به قال ابوحنيفة والشافعي رحمهما الله والفقهاء...؛ مسلمان از کافر ارث نمی برد و نیز کافر از مسلمان ارث نمی برد و این رأی ابوحنيفة والشافعي و فقهاست...» (رضوانی، ۱۳۸۷، ص ۷۷۰)
- مرتد از کسی که مثل خودش مرتد است، ارث نمی برد؛ زیرا اینها بر ارتدادشان اقرار نمی کنند و چون استحقاق ارث، وابسته به وجود دین و ملت است و برای مرتد، ملتی نیست تا آن دو را یک ملت واحد جمع کند، پس مرتد از مرتدی مثل خودش ارث نمی برد؛ بر این اساس، اگر متوارثان مثل پدر و پسر یا زوج و زوجه اش مرتد شوند و یکی از آنها در اثنای ارتداد بمیرد، دیگری از او ارث نخواهد برد؛ زیرا ارتداد جنایتی است که اسلام با کشتن آن را عقاب می کند و میراث نعمت است و مرتد به دلیل جنایتش که همان ارتداد است، این نعمت را مستحق نمی شود، بلکه مستحق عقاب شدید است (همان، ص ۳۹۵). مرتد حق ازدواج با زن مسلمان و غیرمسلمان و همچنین زن مرتدی مثل خودش را ندارد؛ زیرا نکاح وابسته به وجود ملت است و مرتد ملتی ندارد (ابن قدامه، «بی تا»، ج 6، ص ۲۹۸).

ارث بردن زن مرتده از غیرش

فقها اتفاق نظر دارند که زن مرتده از غیرش ارث نمی برد؛ چون اگر غیر، مسلمان باشد، زن مرتده به دلیل اختلاف دین میان آنها از او ارث نمی برد و اختلاف دین، مانعی از موانع ارث است و اگر غیر، غیرمسلمان باشد، باز هم زن مرتده به خاطر اینکه به مقتضای شرع اسلامی بر حالت جدیدش اقرار نمی کند، از او ارث نمی برد و تفاوتی نمی کند که با آن غیر در دین متحد باشد یا آنکه غیر، مثل خودش مرتد باشد (ابن قدامه، «بی تا»، ج 6، ص ۲۹۸) فقها در ارث بردن نزدیکان زن مرتده از او بر چند قول اختلاف کرده اند: قول اول که قائل آن حنفیه است، اموال زن مرتده (چه اموالی که پیش از ارتداد کسب کرده و چه اموالی که پس از ارتدادش به دست آورده) متعلق به کسی است که در زمان موت حقیقی و حکمی زن مرتده وارث باشد. مرگ حکمی، همان حکم قاضی به الحاق زن مرتده به دار حرب می باشد و زن مرتده به دلیل ارتداد، مستحق قتل نمی شود؛ چون زن مرتده محارب اسلام نیست و بر حکم اسلام باقی می ماند تا بمیرد؛ پس وارثان مسلمان زن مرتده، از همه اموال او ارث می برند و این امر، از بردن مسلمان از غیرمسلمان نیست. قول دوم که متعلق به جمهور فقهاست اینکه از زن مرتده مثل مرد مرتد، کسی ارث نمی برد و اموال او در بیت المال مسلمانان قرار داده می شود؛ پس اگر توبه کرد، همه اموالش به او برگردانده می شود؛ ولی اگر بر ارتدادش اصرار ورزد و بمیرد یا به دار حرب ملحق شود، مالش برای همه مسلمانان فیء می گردد (ابن قدامه، «بی تا»، ج 6، ص 6۳۴۰، ص 301 الرملی، 1430، ج 6، ص 486128) قول سوم که قائل آن شیعه امامیه است، زن مرتده را مثل مرد مرتد می داند و معتقد است ورثه مسلمان زن مرتده همه اموالش را به ارث می برند و چیزی به اولاد غیرمسلمانان داده نمی شود و اگر ورثه مسلمان نداشته باشد، اموال او را امام به ارث می برد و در این حکم، میان اموالی که پیش از ارتداد کسب کرده و اموالی که پس از ارتداد به دست آورده، تفاوتی نیست.

لعان

لعان در لغت به معنی لعنت کردن است و در اصطلاح عبارت است از اظهار لعن و نفرت بین زوجین با صیغه‌ی مخصوص، با این منشا که شوهر به همسر خود نسبت زنا بدهد و یا فرزندی را که شرعاً ملحق به اوست، انکار کند. به استناد ماده‌ی ۸۸۲ ق.م، بعد از لعان، رابطه‌ی زوجیت منحل می‌شود و زن و شوهر که بر هم حرام ابدی می‌شوند، از یکدیگر ارث نمی‌برند. همچنین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده است، از پدر ارث نمی‌برد و پدر نیز از او ارث نمی‌برد. (بندرچی، ۱۳۸۷: ۵)

قتل

یکی از علل عدم انتقال ترکه از مورث به وارث، قتل است؛ بنابراین اگر کسی مورث خود را عمداً بکشد، از ارث او محروم می‌شود؛ اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالسبب و منفرداً باشد یا با شرکت دیگری و شاید حکمت آن، جلوگیری از تحقق بعضی نیت سوء بوده که انگیزه مادی، عمده ترین داعی ارتکاب قتل است. در مذاهب اهل سنت نیز قتل مانع ارث است.

تعریف قتل و اقسام آن

قتل عبارت است از خاتمه دادن به حیات انسان زنده به گونه عمدی یا غیر عمدی (خطایی) قتل عمدی، قتلی است که قاتل به موجب قانون، حق اقدام به آن را ندارد و در صورت ارتکاب، مستحق مجازات است و قتل غیر عمدی خود بر دو قسم شرایط قتل مانع ارتکاب و مطالعه تطبیقی آن در... پژوهشها است: خطای شبیه به عمد و خطای محض. برای آشنایی با آنها تعاریف قانونی هریک در زیر بیان می شود ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی در بیان قتل عمد می گوید: قتل در موارد زیر عمدی است:

الف- مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن (رأی اصراری شماره ی ۴۶-۷۳/۳/۲۹ و شماره ی ۳۶-۷۳/۹/۸) شخص معین یا فرد یا افرادی غیرمعین اجمع را دارد، خواه آن کار نوعاً کشنده باشد خواه نباشد، ولی سبب (رأی وحدت رویه ی ۱۳۳۶/۹/۷) قتل شود
ب- مواردی که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد؛ هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد^۲

ج- مواردی که قاتل قصد کشتن ندارد و کاری را که انجام می دهد، نوعاً کشنده نیست، ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری یا پیری یا ناتوانی یا کودکی و امثال آنها نوعاً کشنده باشد و قاتل نیز به آن آگاه باشد.

و ماده ۲۹۵ همان قانون در تعریف قتل خطایی و شبهه عمد می گوید: الف) قتل یا جرح یا نقص عضو که به طور خطای محض واقع می شود و آن در صورتی است که جانی نه قصد جنایت نسبت به مجنی علیه را داشته باشد، نه قصد فعل واقع شده بر او را؛ مانند آنکه تیری را به قصد شکاری رها کند و به شخص برخورد نماید.

ب) قتل یا جرح یا نقص عضو که به طور خطای شبیهه عمد واقع می شود و آن در صورتی است که جانی قصد فعلی را که نوعاً سبب جنایت نمی شود، داشته باشد و قصد جنایت را نسبت به مجنی علیه نداشته باشد؛ مانند آنکه کسی را به قصد تأدیب به نحوی که نوعاً سبب جنایت نمی شود، بزند و اتفاقاً موجب جنایت گردد یا طبیعی مباحثاً بیماری را به طور متعارف معالجه کند و اتفاقاً سبب جنایت بر او شود. هریک از انواع سه گانه قتل، خود، انواعی دارد که بیان میشود.

قتل بالمباشره

قتل بالمباشره قتلی است که مستقیماً توسط شخص قاتل انجام شود؛ بدین گونه که شخص جانی بدون واسطه مرتکب کشتن فرد می شود؛ مانند شخصی که به قصد کشتن فردی، اسلحه ای را برداشته و به سمت وی شلیک نماید و وی را به قتل برساند که در این صورت، مرتکب قتل عمدی بالمباشره شده است. (طاهرزاده، ۱۲۰-۱۲۱)

قتل بالتسبیب

قتل در صورتی بالتسبیب است که جانی، سبب تلف شدن دیگری شود، ولی خودش مستقیماً مرتکب جنایت نگردد. در این گونه قتل بین فعل جانی و قتل مجنی علیه رابطه یا واسطه هایی وجود دارد، به گونه ای که نمی توان قتل را مستقیماً به قاتل نسبت داد؛ مانند اینکه فردی به قصد کشتن دیگری، چاهی را در سر راه وی حفر کند و روی آن را بپوشاند به گونه ای که مجنی علیه با عبور از آن داخل چاه بیفتد قتل موجب مرگ او گردد (بندرچی، ۱۳۷۲: ۲۸) و بعضی از نویسندگان در تعریف بالتسبیب گفته اند: در مواردی که کسی فرد دیگری را اغفال نماید یا تطمیع کند تا چنین شخصی را به قتل برساند، از مصادیق قتل بالتسبیب است (امامی، ۱۳۷۱، ۲۰۱/۳) چنین فردی، به طور مطلق، قاتل به شمار نمی رود، بلکه سببی است که اقوی از مباشر می باشد و تحت عناوین دیگری غیر از قتل مجازات می شود (خویی، بی تا، ۳۸۷/۲) هر یک از قتلها یاد شده می تواند منفرداً یا مشترکاً انجام شود که ماده ۸۸۰ ق.م.به این موضوع اشاره کرده است. قتل هنگامی که تنها به وسیله یک شخص واقع شود، انفرادی و در صورتی که دو یا چند نفر به قتل شخصی اقدام نمایند به نحوی که قتل او مستند به فعل همگی آنها باشد قتل مشترک به شمار می رود. (همان ص ۱۲۱)

شرایط قتل مانع ارتکاب

با توجه به ماده ۸۸۰ ق.م.ب باید گفت: قتل در صورتی مانع ارتکاب به شمار می آید که دارای شرایط ذیل باشد:

۱- عمدی بودن قتل

با توجه به صراحت ماده مذکور، قتل عمد (اعم از مباشرت یا تسبیب) مانع ارتکاب می باشد. منظور از عمد، داشتن علم و آگاهی از ارتکاب فعل به منظور رسیدن به نتیجه آن است؛ مثال: هر کس به قصد کشتن پدر خود، کاردی به او بزند و او بمیرد، قتل مزبور عمد است؛ زیرا به قصد کشتن پدر، کارد

۱- نظریه شماره ۷۳/۳۰۷۳-۷/۱۳/۸۲ داره حقوقی قوه قضائی ه: چنانچه ضربات وارده حسب نظر پزشک متخصص نوعاً کشنده باشد، عمد والا شبهه عمد است
۲- رأی اصراری شماره ۱۱-۷۸/۷/۱۹۹... نظر به اینکه قصد قتل منتفی و علت مرگ، خونریزی ناشی از جرم وارده به قسمت داخلی ران است که نوعاً کشنده نیست بر این اساس، قتل... از نوع شبهه عمد می باشد.

را در بدن او فرو کرده است. انگیزه قتل تأثیری در مطلب ندارد؛ چنان که اگر کسی فرزندش را به قصد تأدیب با وسیله ای بزند که عادتاً کشنده است و منجر به قتل وی شود، از ارتکاب او ممنوع خواهد بود. همچنین اگر کسی مورث خود را که در بستر بیماری است و درد و رنج فراوان می کشد، به منظور نجات از این درد و رنج (حتی به اصرار بیمار) او را بکشد، از ارتکاب ممنوع خواهد شد.^۳ در قتل شبه عمد و خطایی، قاتل از ارتکاب ممنوع نخواهد بود؛ مانند اینکه فردی در حال رانندگی، به طور ناخواسته، با مورث خود تصادف نماید و مورث بر اثر این تصادف فوت کند. در این حالت، راننده از مقتول ارتکاب می برد؛ چرا که حدیث، قتل عمد را مانع ارتکاب می داند، ولی بعضی از فقها با استناد به روایات ضعیفی،^۴ قتل مورث را مطلقاً مانع ارتکاب می دانند، ام از اینکه عمدی باشد یا خطایی. همچنین علمای مذاهب شافعی، حنفی و حنبلی قتل عمد و شبه عمد و خطایی را مانع ارتکاب می دانند و فقط نظر مذهب زیدیه با نظر امام یکسان است که در ادامه، به تفصیل آن را بررسی می کنیم. البته در مورد ارتکاب قاتل خطایی از مورث مقتول، سه نظریه وجود دارد. قول مشهور امامیه آن است که در این گونه قتلها، قاتل از ترک مقتول ارتکاب می برد، ولی از دیه ناشی از قتل ارتکاب نمی برد (ابن مرتضی، ۱۳۶۸، ق: ۳۲۱/۵) یا مانند مواردی که دیه به وسیله عاقله یا از بیت المال پرداخت می گردد که قاتل از آن ارتکاب نمی برد (موسوی خمینی، ۱۴۰۳، ۳۶۷/۲-۳۶۸) مالک، اوزاعی، نخعی و سعید بن مسیب از علمای عامه، همچون امامیه معتقدند قاتل خطایی تنها از دیه ارتکاب نمی برد (شیخ طوسی، ۱۳۷۷، ۱: ۳۱۲/۳، ۱۶۸/۲۶۰). معتقدند قاتل خطایی (شبه عمد و خطا) هم از ترک ارتکاب می برد و هم از دیه و در توجیه نظر خود بر آن اند که مطابق قاعده ای که از کتاب، سنت و اجماع به دست می آید، هر وارثی که مقتضی و رانت در او موجود باشد، از ماترک ارتکاب می برد. از طرف دیگر، ادله وارده در مورد منع قاتل از ارتکاب، تنها متوجه قاتل عمدی می باشد و آن گونه که از ظاهر احادیث برمی آید، قاتل فقط در قتل عمد، ممنوع از ارتکاب است، ولی در قتل خطایی از دیه ممنوع نیست؛ زیرا بر اساس قواعد اصولی، سکوت قانون گذار در مقام بیان یک حکم، دلیل بر این است که شارع به منع قاتل از سهمی شدن در دیه نظر ندارد. البته باید به این موضوع توجه داشت که مستمری بازماندگان که بر اساس قانون استخدام کشوری برای آنها مقرر شده است، جزء ماترک نیست و از شمول مقررات ارتکاب خارج است؛ از این رو، ماده ۸۸۰ قانون مدنی در مورد آن اجرا نمی گردد، پس بدیهی است که به طریق اولی در خصوص قتل شبه عمد و خطای محض نیز قابلیت استناد ندارد. در میان فقهای اهل سنت، ابوحنیفه معتقد است قتل خطایی، چنانچه از سوی کودک یا دیوانه واقع شود، موجب محرومیت از ارتکاب نخواهد بود و چنین قاتلی از کل ماترک و دیه ارتکاب خواهد برد. نظر سوم مربوط به علما و فقهای عامه است که معتقدند به طور کلی، قاتل خطایی از ماترک و دیه ارتکاب نمی برد. از میان فقهای امامیه، ابن عقیل، فضل بن شاذان و عمائی از متقدمان چنین نظری دارند (نراقی، ۱۴۱۹: ۶۹۲/۲).

ارتکاب قتل از سوی صغیر و مجنون

قانون مدنی در ماده ۸۸۰ به طور مطلق، قتل عمد را مانع ارتکاب دانسته و بر این مبنا، هر شخصی که با قصد مجرمانه و به هدف رسیدن به نتیجه عمل خلاف قانون خویش که همان قتل مجنی علیه می باشد، به قتل مورث خود اقدام نماید، ممنوع از ارتکاب شمرده و در این زمینه، تفاوتی بین ارتکاب قتل از طرف افراد مجنون یا عاقل یا کودک یا اشخاص بزرگسال قائل نشده است. این سوال مطرح می شود که با توجه به عدم تفصیل قانون مدنی بین اشخاص فوق الذکر، آیا ارتکاب قتل از طرف اشخاص دیوانه و صغیر، مانع از ارتکاب خواهد بود یا خیر؟ در پاسخ به این سوال، بعضی از استادان حقوق مدنی قتل ارتکابی توسط صغیر و مجنون را به علت غیر عمد بودن و فقدان قصد، در حکم قتل خطایی دانسته و به همین سبب، به محرومیت آنها از بردن ارتکاب قائل نشده اند، در حالی که صغیر ممیز را از جهت دارا بودن قصد و داشتن قوه تمیز در صورت ارتکاب قتل مورث، ممنوع از ارتکاب قلمداد کرده اند. به نظر می رسد با توجه به ماده ۲۲۱^۶ و تبصره یک ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی و با توجه به سابقه قبلی موضوع، باید بر آن بود که از نظر قانون گذار ایران، اشخاص مجنون و صغیر، دارای عمد بوده و در مواد قانونی فوق الذکر نیز بحث از قتلی باشد که آنها عمداً مرتکب می شوند؛ زیرا حکم قتل شبه عمد و خطای محض از سوی آنان یا هر کس دیگر، قبلاً از نظر قانون گذار مشخص شده است. با این حال، جنایتهای عمدی کودک و دیوانه در حکم خطای محض است؛ بنابراین، صغیر و مجنون در هر حال از ماترک مقتول به جز دیه ارتکاب می برند و محروم از ارتکاب او نخواهند بود.^۷

^۳. اتانازی یا قتل با ترحم که در اکثر کشورها مرتکب چنین قتلی را مستوجب مجازات دانسته اند

^۴. نظریه شماره ۷/۱۲۴۹-۷/۳۱-۷۶/۳۱ اداره حقوقی قوه قضائی ه: در قانون مدنی و قوانین اسلامی دیگر در قتل خطای محض و شبه عمد، ممنوعیتی برای ارتکاب بردن وارثی که مرتکب قتل مورث خود شده باشد، پیش بینی نشده است.

^۵. روایات ضعیف با این عبارات وارد شده است «لا یرث الرجل الرجل إذا قتله و إن کان خطاً و من قتل أخاه عمداً أو خطأ، لم یرثه»

۱- نظریه شماره ۷/۱۶۶۸۷-۷/۹۷-۷/۵۲۶۶ و ۸۲/۸/۵ مقرر می دارد: قطع نظر از اینکه حقوق و وظیفه، جزء ماترک محسوب نمی شود و برقراری آن تابع مقررات ارتکاب نیست، برقراری حقوق مستمری موضوع ماده ۱۶۴ قانون ارتش برای همسر مقتول که خود، متهم به معاونت در قتل عمدی «الف» بندشورهرش است، اگر از نظر مقررات استخدامی اشکالی نداشته باشد، از نظر ماده ۸۸۰ قانون مدنی «بدون اشکال است»

۱- هرگاه دیوانه یا نابالغی عمداً کسی را بکشد، خطا محسوب شده و قصاص نمی شود، بلکه باید حقوقی عاقله آنها دیه قتل را به ورثه مقتول بدهند قوه در نظریه شماره ۷/۵۳۷۱-۷/۱۱-۷۶/۸ اداره قضائیه آمده است چنانچه احراز شود جانی حین ارتکاب جرم مجنون بوده، جنون وی رافع: «مسئولیت کیفری و

مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، به جرم ارتكابی از سوی صغیر ممیز و مجنون ادواری در حالت افاقه مربوط است. در این خصوص باید گفت، صغیر ممیز به اعتبار قوه تمییز و قصد، هرگاه به قتل مورث خود اقدام کند، از ارث ممنوع خواهد بود (امامی، ۱۳۷۱، ۲/۲۰۲).

دیدگاه فقهی شافعی درباره ارتکاب قتل از سوی صغیر و مجنون

علمای شافعی در این زمینه معتقدند ارتکاب قتل به هر قسمی از اقسام آن و از سوی هر کس که باشد، اعم از شخص عاقل یا دیوانه و بالغ یا صغیر و هوشیار یا مست و بیدار یا خواب آلوده، مانع ارث به شمار می آید! مانند اینکه شخصی در بیداری یا خواب از بام یا پرتگاهی بر روی مورث خود بیفتد و به مرگ او بینجامد و یا شخص در حالت جنون، ضربتی به پدرش بزند یا کودکی برادر خود را مجروح نماید و بمیرد. در تمام این موارد، قاتل از ارث مقتول محروم است (شیخ الاسلام: ۱۳۶۳، ۶۲).

دیدگاه فقهی حنفی درباره ارتکاب قتل از سوی صغیر و مجنون

علمای حنفیه معتقدند که بر انواع چهارگانۀ قتل (عمد، شبه عمد، خطا، شبه خطا) علاوه بر مجازاتهای کیفری (قصاص و پرداخت دیه) مجازاتهای دینی و مدنی نیز مترتب است. مجازاتهای دینی مانند پرداخت کفاره، گرفتن روزه و... و مجازاتهای مدنی شامل محرومیت از ارث است برای اثبات این حکم. به قاعده کلی «من استعجل الشیء قبل أوانه عوقب بحرمانه» استناد می شود. با توجه به همین دلیل، هرگاه موصی له به قتل موصی اقدام نماید، وصیت را باطل می دانند و زمانی که علاقه وارث برای زود به دست آوردن دارایی مورث، انگیزۀ قتل مورث را برایش فراهم می آورد، از بردن ارث محروم می گردد. از طرف دیگر، یکی از شرایط قتل مانع ارث، عاقل و بالغ بودن قاتل است و چون مجنون و صغیر فاقد این شرایط اند، قتل ارتكابی از طرف آنان مانع ارث نخواهد بود (صبحی محمصانی: ۱۹۵۴، ۱۸۹).

دیدگاه فقهی حنبلی درباره ارتکاب قتل از سوی صغیر و مجنون

علمای حنابله بر این اعتقادند که قتل مانع ارث قتلی است که موجب مجازات قصاص یا دیه یا کفاره باشد. با توجه به اینکه قتل عمد ارتكابی از سوی صغیر یا مجنون، موجب پرداخت دیه میشود؛ بنابراین، مانع ارث خواهد بود (شیخ الاسلام: ۱۳۶۳، ۶۲).

دیدگاه فقهی مالکی درباره ارتکاب قتل از سوی صغیر و مجنون

علمای مالکی همانند فقهای امامیه معتقدند قتل عمدی که به ناحق باشد، مانع ارث خواهد بود و چون قتل عمدی ارتكابی توسط صغیر یا مجنون در حکم خطای محض است، مانع ارث نخواهد بود (مغنیه: ۱۳۶۳، ۶۲).

سقوط جنین

طبق مادۀ ۹۵۷ قانون مدنی، حمل در صورتی که زنده متولد شود، از حقوق مدنی متمتع می گردد؛ بنابراین، در صورتی که حمل بعد از فوت مورث خود زنده به دنیا بیاید، از او ارث خواهد برد. با توجه به این امر، سوال مطرح این است که هرگاه وارثی به طمع تحصیل سهم الارث بیشتر، عمداً عملی انجام دهد که باعث سقط جنین شود، آیا از ارث جنین سقط شده محروم خواهد شد یا خیر؟ فرض کنید اگر شخصی که مادرش دارای حملی از پدر متوفای اوست، برای جلوگیری از به وجود آمدن وارثی دیگر و افزایش سهم الارث خود با انجام دادن عملی، موجبات سقط جنین را فراهم آورد. آیا در چنین موردی می توان گفت که این شخص از ارث جنین سقط شده محروم خواهد بود؟ شرط وراثت، زنده بودن در حین: «با توجه به مادۀ ۸۷۵ قانون مدنی که می گوید فوت مورث است و اگر حملی باشد، در صورتی ارث می برد که نطفه ی او برای «حین الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود؛ اگرچه فوراً پس از تولد بمیرد چنین حملی میتواند دو حالت زیر را در نظر گرفت:

۱. طفل بر اثر اعمال مزبور ساقط شده و مرده متولد گردد.

۲. حمل پس از ساقط شدن زنده بماند و بعداً بر اثر اعمالی که منجر به سقط جنین شده است، فوت نماید.

در حالت نخست با توجه به مادۀ ۸۷۵ قانون مدنی باید گفت: چنین حملی شرط وراثت را که همان زنده متولد شدن است، دارا نیست؛ بنابراین، حمل ساقط شده پس از مرگ از خود، ترکه ای به جا نمی گذارد تا مورث به شمار آید؛ در نتیجه، وارثی نخواهد داشت تا بحث ممنوعیت از ارث بودن او مطرح

جنایت وی به منزلۀ خطای محض و پرداخت دیه بر عهده عاقله است و بهبودی جانی پس از ارتکاب جنایت و اقرار و اعتراف وی به ارتکاب آن، در این خصوص موردی ندارد و کماکان دیه بر عهده عاقله است و مرجع قضایی مجاز به تفکیک تصمیم قضایی نیست؛ بدین معنا از یک سو، در مورد جنایت جانی قرار موقوفی تعقیب و از سوی دیگر، حکم محکومیت عاقله به پرداخت دیه صادر نماید، بلکه بایستی من حیث المجموع، در صورت اثبات وقوع بزه و توجه اتهام به متهم و احراز جنون جانی، حکم محکومیت عاقله به پرداخت دیه صادر نماید

۲- جنایتهای عمدی و شبه عمدی دیوانه و نابالغ به منزلۀ خطای محض است

۳- و عمد الصبی و المجنون بحکم خطاً (نچفی، ۳۹: ۴۰/۱۳۹۸).

شود. حال، این سؤال ممکن است مطرح شود که اگر سقط جنین به منظور از میان برداشتن حاجب از کل یا بعض ارث واقع شود، آیا در چنین فرضی، قتل حاجب از تمام یا بعض ارث، در حجب قاتل تأثیر می‌گذارد و حجب او را رفع می‌نماید یا اینکه قتل حاجب مانع از ارث بردن قاتل از متوفی می‌گردد؟^۹ با دقت در ماده ۸۸۰ قانون مدنی که طبق آن، کسی که مورث خود را عمداً بکشد، از ارث او ممنوع می‌شود، به نظر می‌رسد منظور از قتل که از جمله موانع ارث شمرده شده است، قتل است که پیش از آن به طور مستقیم از مقتول به قاتل ارث برسد و در واقع، ممنوعیت قاتل از ارث در رابطه ی بین وارث و مورث قابل تصور است. همچنین قانون، قاتل کسی را که به وسیله ی قتل او از ترکیب دیگری برخوردار می‌شود، از ارث محروم ننموده است؛ از این رو، در صورتی که جنین به عنوان حاجب به قتل برسد تا قاتل از پدر مقتول ارث ببرد، نمی‌توان قائل به ممنوعیت ارث قاتل از پدر مقتول شد؛ زیرا ماده ای برای این امر موجود نیست و ممنوعیت قاتل از ارث استثنا بر قاعده توارث است و در این مورد، مگر قانون اجرا شود و نمی‌توان از نظر وحدت ملاک حکم، ماده ۸۸۰ قانون مدنی را در مورد قتل حاجب جاری نمود (امامی: ۱۳۷۱، ۲۰۱). در حالت دوم که شخص به قصد از بین بردن جنین، عمداً به اعمالی مبادرت می‌نماید که حمل ساقط می‌شود و پس از تولد و اندکی زنده ماندن بر اثر اعمال مزبور فوت می‌نماید، باید گفت: در چنین فرضی، شخص مزبور، قاتل عمدی است و به موجب ماده ۸۸۰ قانون مدنی ممنوع از ارث خواهد بود؛ زیرا در این مورد با توجه به اینکه حمل زنده متولد می‌شود، از حقوق مدنی از جمله حق تملک اموال برخوردار می‌گردد. ماز طرف دیگر، چون حمل، پس از زنده متولد شدن فوت کرده، ارث به علت موت حقیقت می‌یابد؛ بنابراین، ترکه او باید به ورثه اش برسد، منتهی در مورد بحث، چون وارث مزبور سبب سقط و در نتیجه مرتکب قتل جنین شده است، باید طبق مفاد مواد ۸۸۰ و ۸۸۱ قانون مدنی از ارث ممنوع گردد (عمید، بی تا: ۱۳۱). مطابق مذاهب اهل سنت نیز در صورتی که جنین زنده متولد شود، از اهلیت تمتع برخوردار است و هرگاه شخصی علیه جنین اعمال مجرمانه ای مرتکب شود که در نتیجه آن اعمال، جنین پس از زنده متولد شدن فوت نماید، شخص مزبور از ارث بردن از جنین محروم می‌باشد (ابن قدامه: ۱۳۹۲، ۲۰۳).

آثار حقوقی قتل عمدی نسبت به وارث کشته‌شده مورث خود

مانعیت از ارث به سبب قتل عمدی به ناحق فقط بین وارث قاتل و مورث مقتول جاری می‌گردد؛ از این رو، وارث قاتل از ارث اقربای دیگر خود ممنوع نیست و نیز قتل انجام شده توسط وی، در وراثت وارث خود تأثیری ندارد. مانعیت از ارث برای جلوگیری از طمع و هوس وارث می‌باشد، ولی این مانعیت در بعضی موارد، کاملاً منظور و هدف قانون گذار نمی‌باشد؛ چرا که ممکن است وارثی حاجب خود را بکشد تا به او ارث برسد؛ برای مثال، فرض کنید، کسی پدر خود را می‌کشد تا چنانچه جدش بمیرد، تمام ترکه او را در صورت انحصار، تملک نماید یا زوجه ای تنها فرزند خود را می‌کشد تا بتواند بیش از ثمن، یعنی ربع ترکه را به عنوان آنکه شوهر وی اولادی ندارد، تملک کند یا اینکه فردی از طبق دوم ارث، افراد طبقه نخست را از بین می‌برد تا ارث به او برسد. در این مثالها وارث قاتل، از مورث مقتول خود ارث نخواهد برد، ولی از بقیه مورثان ارث می‌برد. در صورتی که زوجه تنها فرزند خود را بکشد، از فرزند خود ارث نمی‌برد، ولی از شوهر خود ارث می‌برد و همان یک چهارم را به زوجه می‌دهند یا اینکه پسر بعد از قتل پدر خود از وی ارث نمی‌برد، ولی از جدش ارث می‌برد؛ هر چند که علت قتل، رسیدن پسر به اموال جدش باشد. علت آن هم این است که ممنوعیت از ارث، استثنای از قاعده توارث است و باید در موارد منصوص و محدود خود اجرا شود و توجه به ماده ۸۸۰ قانون مدنی، ما را به این نظریه رهنمون می‌سازد. همچنین بنا به عقیده کسانی که به تفسیر موسّع معتقدند، باید با در نظر گرفتن حکمت مانعیت از ارث برای قاتل وارث و با توجه به وحدت ملاک مندرج در ماده ۸۸۰ قانون مدنی و ملاحظه (حفظ نظم اجتماع، چنین وارثی را از ارث دورتر ممنوع کرد (عمید: بی تا، ۱۴۴) عرف و رویه حاکم بر حقوق ایران از آن ابا دارد و با توجه به قول مشهور فقها در این زمینه نمی‌توان با توسل به قیاس و استحسان به چنین تحلیلی دور از مبنای متعارف در حقوق ایران، توسل جست. پس با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که مانعیت قتل عمدی از ارث فقط بین قاتل و مورث مقتول جاری است؛ بنابراین، کسی که مورث خود را به قتل می‌رساند، از مقتول (مورث) ارث نخواهد برد، ولی از برادر یا پدر و مادر مقتول (در صورت داشتن شرایط ارث) ارث خواهد برد. نکته دیگر اینکه قاتل از مقتول (مورث) ارث نخواهد برد، ولی می‌تواند به عنوان جانشین کسی که از ارث او به واسطه قتل، ممنوع بوده است، میراث را تملک نماید. فرض کنید پدری دو پسر داشته و هر یک از آنها فرزندی داشته باشد. یکی از این دو پسر در زمان حیات پدر خود فوت کرده و دیگری را پسرش کشته باشد. در این صورت، نوه ای که پدر خود را کشته است، می‌تواند به عنوان جانشینی با نوه دیگر در ارث شرکت کند. البته نوه در این صورت، حق خود را اعمال می‌کند و مانند وارثی که مورث مورث خود را رد کرده باشد، می‌تواند به عنوان قائم مقام مورث خود در ارث جد خود شرکت کند.

مفقود:

شخص غایبی است که مدت غیبت وی به طول انجامیده و هیچ خبری در مورد او وجود نداشته و جا و مکانش مشخص نبوده، و مرگ یا زنده بودن وی یقینی نباشد. که علما در مورد چنین فردی اختلاف نظر دارند؛ حنفی‌ها بر این عقیده هستند که قاضی بعد از هفتاد سالگی فرد می‌تواند حکم به مرگ

^۹ منظور ارث بردن از اموال مقتول نیست؛ چرا که بدون شک از آن ممنوع است، بلکه منظور ارث بردن از اموال مورث حاجب مقتول است که پیش از قتل از آن محجوب بوده است.

وی بدهد. شافعی ها بر این نظر هستند که باید منتظر ماند تا زمانی که ظن غالب در مورد مرگ هم سن و سالهای آن فرد ایجاد شود، و آن را به اجتهاد حاکم وابسته کرده‌اند. و مالکی ها معتقدند که باید تا سن ۷۵ سالگی فرد منتظر ماند. ولی حنابله میان حالتی که ظن غالب در مورد شخص نابودی باشد و بین حالتی که ظن غالب در مورد شخص نابودی نباشد فرق گذاشته اند. حالت اول: مانند فردی است که در زمان جنگ بیرون رفته باشد یا سوار بر کشتی شده که بعضی از افراد آن غرق شده‌اند یا در صحرایی بوده که مردمانی در آنجا هلاک شده‌اند یا در میان خانواده‌اش بوده و گم می‌شود مثل کسی که برای نماز عشا یا برای کاری بیرون می‌رود و بر نمی‌گردد، برای این گونه افراد باید چهار سال منتظر ماند سپس قاضی حکم به مرگ وی می‌دهد و اموالش تقسیم می‌شود و همسرش در عده وفات قرار می‌گیرد. اما کسی که ظن غالب در مورد نابودی وی در زمان غیبتش وجود نداشته باشد مانند کسی که برای تجارت یا علم یا تفریح مسافرت می‌کند و خبری از او نمی‌رسد، که در مورد این افراد روایات زیادی وجود دارد که مشهورترین آنها این است که باید تا ۹۰ سالگی منتظر او ماند به هر حال اینها مسائل اجتهادی هستند که نصی در مورد آنها وجود ندارد. ولی با وجود پیشرفت وسایل ارتباطی و وسایل جستجو و تحقیق باید در این آرای پیشین تجدید نظر کرد.

اسیر:

اسیر وقتی هیچ خبری از او نباشد در حکم مفقود است. در هر حال قاضی حکم به مرگ اسیر می‌دهد و مدت زمان غیبت وی اعتباری ندارد و این حکم اثر بازگشتی ندارد. یعنی ارث بردن از لحظه حکم قاضی به مرگ مورث است نه از لحظه غیبت یا اسارت. به موجب ماده ۱۰۱۱ ق.م.هرگاه کسی مدت نسبتاً طولانی در اقامتگاه خود حاضر نباشد و از او به هیچ‌وجه خبری در دست نباشد، غایب مفقودالثر نامیده می‌شود. قانون‌گذار احکام مربوط به اداره‌ی اموال چنین شخصی را در مواد ۱۰۱۱ الی ۱۰۳۰ ق.م. و همچنین مواد ۱۲۶ الی ۱۶۱ ق.ا.ح. بیان نموده است. لیکن در مورد ارث بردن چنین شخصی باید گفت، تا زمانی که حکم موت فرضی غایب، صادر نشده است، حیات وی استصحاب می‌شود، یعنی زنده فرض می‌شود و می‌تواند از مورث خود ارث ببرد (لنگرودی طول تاریخ برای اموال و داراییها قوانینی جاری بوده است، که بخشی از این قوانین چگونگی انتقال دارایی یا عدم انتقال آن را بیان می‌دارد. انتقال ترکه وقتی از متوفی به وارث صورت می‌گیرد که موجبات و شرایط ارث فراهم باشد ولی این انتقال وقتی کامل می‌شود که مانعی جلواتر مقتضی را نگیرد. که به این علل موانع ارث می‌گویند. بنابراین ارث یکی از اسباب انتقال مال می‌باشد موجباتی دارد که شامل زوجیت، ولاء، عقب، ضمان جزیره و ولاء امامت می‌باشد. فقه‌های شیعه و سنت در همه آنها بجز ولاء امامت باهم اتفاق نظر دارند. فقه‌های اسلامی علاوه بر اینکه چگونگی انتقال ارث را بیان می‌کنند، عوامل و علل عدم انتقال ارث را نیز مطرح می‌کنند. قتل، لعان، زنا... از جمله عوامل و موانع ارث به شمار می‌روند. در این مورد نیز نه تنها بین فقه‌های شیعه و سنی اختلاف نظر وجود دارد بلکه بین فرقه‌های مختلف اهل سنت نیز اختلاف نظر وجود دارد. هر چند علما و فقها در تعیین موانع و موجبات ارث یک سخن نیستند اما قتل تقریباً تنها مانعی است که در اکثر کشورهای اسلامی به عنوان یکی از علل عدم انتقال ترکه از مورث به وارث بیان شده است و شاید حکمت آن جلوگیری از تحقق بعضی نیت سوء بوده که انگیزه‌های مادی عمده‌ترین داعی ارتکاب جرم است. (۱۳۷۱، ۶۵)

تأمین سهم الارث غایب مفقودالثر

به استناد ماده ۸۷۹ ق.م.اگر میان ورثه‌ی متوفی، غایب مفقودالثری باشد، سهم الارث او باید، تا روشن شدن قطعی وضعیت وی، تأمین و حفظ گردد. در صورتی که محقق گردد غایب، قبل از مورث مرده است، سهم او به سایر وارث بر می‌گردد و الا به خود او می‌رسد و در صورتی که معلوم شود پس از مرگ مورث، مرده است، به ورثه‌ی او خواهد رسید. (کاتوزیان ۱۳۸۶، ۲۲۲)

اداره‌ی سهم الارث غایب مفقودالثر

به استناد مواد ۱۵۱ و ۳۰۳ و ۳۲۱ ق.ا.ح. و ۱۰۱۲ ق.م. هرگاه بین ورثه متوفی، شخص غایبی باشد که قبلاً برای اداره‌ی اموال خود کسی را معین نکرده باشد و کسی هم نباشد که قانوناً حق تصدی اموال وی را داشته باشد، دادگاه برای او امینی معین کرده و سهم الارث غایب را به او می‌سپارد. بعد از صدور حکم موت فرضی غایب، یا معلوم شدن موت حقیقی یا زنده بودن وی، سمت امین زائل می‌شود. (م ۱۳۵ ق.ا.ح.)

زنا

به استناد ماده ۸۸۴ ق.م. طفل متولد از زنا، از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد. البته علت این حکم آن است که به استناد ماده ۱۶۷ ق.م. طفل متولد از زنا، ملحق به نمی‌شود؛ یعنی بین آن‌ها رابطه‌ی خویشاوندی نسبی به وجود نمی‌آید و نبودن ارث بین زانی و فرزند ناشی از زنا، یکی از نتایج فقدان رابطه خویشاوندی مشروع است در برخی منابع اهل تسنن طفل از زنا از زانی ارث نمی‌برد ولی می‌تواند از زانیه یا مادر ارث ببرد (امامی: ۱۳۷۶، ۱۶۹).

بردگی در طول تاریخ برای اموال و دارایی‌ها قوانینی جاری بوده است، که بخشی از این قوانین چگونگی انتقال دارایی یا عدم انتقال آن را بیان می‌دارد. انتقال ترکه وقتی از متوفی به وارث صورت می‌گیرد که موجبات و شرایط ارث فراهم باشد ولی این انتقال وقتی کامل می‌شود که مانعی جلو

اثر مقتضی را نگیرد. که به این علل موانع ارث می گویند. بنابراین ارث یکی از اسباب انتقال مال می باشد موجباتی دارد که شامل: زوجیت، ولاء، عتق، ضمانت جزیره و ولاء امامت می باشد. فقه های شیعه و سنت در همه آنها بجز ولاء امامت باهم اتفاق نظر دارند. فقهای اسلامی علاوه بر اینکه چگونگی انتقال ارث را بیان می کنند، عوامل و علل عدم انتقال ارث را نیز مطرح می کنند. قتل، لعان، زنا... از جمله عوامل و موانع ارث به شمار می روند. در این مورد نیز نه تنها فقهای شیعه و سنی اختلاف نظر وجود دارد بلکه بین فرقه های مختلف اهل سنت نیز اختلاف نظر وجود دارد. هر چند علما و فقها در تعیین موانع و موجبات ارث یک سخن نیستند اما قتل تقریباً تنها مانعی است که در اکثر کشورهای اسلامی به عنوان یکی از علل عدم انتقال ارث از موروث به وارث بیان شده است و شاید حکمت آن جلوگیری از تحقق بعضی نیت سوء بوده که انگیزه های مادی عمده ترین داعی ارتکاب جرم است. برده بودن مورث یا وارث مانع ارث است چرا که برده هستند و مالک اموال سید خود نیستند پس سیدشان از آن ها ارث می برد ولی آن ها مگر آن که وارث منحصر به برده باشد در این صورت، برده هر چند به صورت قهری از ترکه خریداری و آزاد گردد و باقی مانده ترکه به او می رسد و باقی مانده ترکه به او داده می شود در این که برده در هر طبقه ای از طبقات سه گانه باشد در صورت انحصار وارث به او، باید آزاد شود یا آن که این حکم اختصاص به پدر و مادر یا آنان به اضافه فرزندان میت دارد اختلاف است (جواهر، الکلام، ۵۰۰۶۱) در حال حاضر بردگی وجود ندارد و با توجه به زمانه می توان بردگی را منسوخ بدانیم.

نتیجه گیری

در طول تاریخ برای اموال و دارایی ها قوانینی جاری بوده است، که بخشی از این قوانین چگونگی انتقال دارایی یا عدم انتقال آن را بیان می دارد. انتقال ترکه وقتی از متوفی به وارث صورت می گیرد که موجبات و شرایط ارث فراهم باشد ولی این انتقال وقتی کامل می شود که مانعی جلواثر مقتضی را نگیرد. که به این علل موانع ارث می گویند. بنابراین ارث یکی از اسباب انتقال مال می باشد موجباتی دارد که شامل: زوجیت، ولاء، عتق، ضمانت جزیره و ولاء امامت می باشد. فقه های شیعه و سنت در همه آنها بجز ولاء امامت باهم اتفاق نظر دارند. فقهای اسلامی علاوه بر اینکه چگونگی انتقال ارث را بیان می کنند، عوامل و علل عدم انتقال ارث را نیز مطرح می کنند. قتل، لعان، زنا... از جمله عوامل و موانع ارث به شمار می روند. در این مورد نیز نه تنها فقهای شیعه و سنی اختلاف نظر وجود دارد بلکه بین فرقه های مختلف اهل سنت نیز اختلاف نظر وجود دارد. هر چند علما و فقها در تعیین موانع و موجبات ارث یک سخن نیستند اما قتل تقریباً تنها مانعی است که در اکثر کشورهای اسلامی به عنوان یکی از علل عدم انتقال ترکه از موروث به وارث بیان شده است و شاید حکمت آن جلوگیری از تحقق بعضی نیت سوء بوده که انگیزه های مادی عمده ترین داعی ارتکاب جرم است.

منابع :

- ابن حزم اندلسی، ابو محمد بن سعید. (۱۴۰۸). المحلی بالأثر ر؛ تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان بن داوی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه
- الجصاص، ابی بکر احمد رازی. (۱۴۲۱). احکام القرآن، بیروت: دارالفکر
- ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد، المحلی. (۱۳۵۱). مصر: اداری الطباعی المنیریة
- ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد. (۱۴۱۴). ج 2، بیروت: دارالفکر
- ابن قدامه، ابی محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه؛ (۱۳۹۲) المغنی لابن قدامه؛ ج 6 و 10 بیروت: دارالفکر
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد بن محمد، المغنی. (۱۳۹۰). جلد، بیروت: دارالکتب العربی
- ابن مرتضی، احمد بن یحیی. (۱۳۶۸). البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار، مصر: مکتبی الخانجی
- الرملی المنوخی، احمد بن حمزه بن شهاب الدین. (۱۴۳۰). نهاییه المهتاج، ج ۱، بیروت: دارالفکر
- الرملی المنوفی، احمد بن حمزه بن شهاب الدین. (۱۴۳۰). نهاییه المهتاج؛ ج 1، بیروت: دارالفکر
- الشوکانی، محمد بن نعلی بن محمد. (۱۴۲۰). نیل الاوطار؛ ج 1، بیروت: دار احیاء التراث
- امامی، سید حسن، حقوق مدنی. (۱۳۷۱). تهران: انتشارات اسلامیة
- امامی، سید حسن؛ حقوق مدنی. (۱۳۷۶). چاپ سیزدهم، جلد ۳، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة
- بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۲۶). صحیح بخاری؛ بیروت: دارالجلیل
- بندرچی، محمدرضا. (۱۳۷۲). موانع ارث در حقوق مدنی و فقه شیعه، بی جا: انتشارات کیهان
- بیهقی، ابی بکر احمد بن حسین بن علی. (۱۴۱۶). السنن الکبری؛ ج 6، بیروت: دارالفکر
- ترمذی، عیسی محمد بن عیسی سوره. (۱۴۰۸). سنن الترمذی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه
- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی). (۱۳۸۸). الروضی البه یی فی شرح اللمع ی الدمشقیة، تعلیق سید محمد کلانتر، بیروت: دار العالم الاسلامی
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۱). دوره حقوق مدنی ارث، چاپ سوم، جلد اول، تهران: کتابخانه گنج دانش
- جندی، خلیل بن اسحاق. (۱۴۱۶). مختصر الخلیل؛ ج 1، بیروت: دارالکتب العلمیه
- جوهری فارابی، ابونصر اسماعیل بن حماد: (۱۴۰۴)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۱، بیروت: لبنان
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). وسائل الشی عی الی تحصیل مسائل ال شریعه، تصحیح محمد رازی، بیروت: احیاء التراث العربی
- حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه. (۱۴۰۹). ج 28، ج 1، قم: تحقیق مؤسسه آل البيت؛

- حصفکی، علاء الدین.(۱۴۱۵). الدرالمختار شرح تنویرالایصار؛ بیروت: دارالفکر
- حلی (علامه) حسن بن یوسف بن مطهر اسدی.(۱۴۱۳).مختلف الشیعہ؛ ج ۹، ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین
- حلی (محقق) نجم الدین جعفر بن حسن.(۱۴۰۸). الشرائع؛ ج ۴، ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان
- حلی، ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد.(۱۴۱۰). السرائر؛ ج ۳، ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی).(بی تا). تذکری الفقهاء، تهران: چاپ سنگی
- خمينی، سيدروح الله.(۱۴۰۳). تحريرالوسيل؛ ج ۲، ۲، تهران: مکتبۀ الاعتماد
- خوبی، سيدابوالقاسم.(۱۳۶۳). مبانی تکم لی المنهاج، با حاشیۀ سيدمحمدصادق حسینی روحانی، قم: چاپ مهر
- رضوانی، علی اصغر.(۱۳۸۷).فقه مقارن؛ ج ۱، قم: انتشارات ذو القربی
- زبیدی،محب الدین سيد محمد مرتضی حسینی واسطی(۱۴۱۴).تاج العروس، ج ۳، ۱، بیروت: دارالکفر
- شیخ الاسلام، سيدمهدی.(۱۳۶۳). راهنمایي مذهب شافعی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- صادقی فدکی، سيدجعفر.(۱۳۹۰). ارتداد بازگشت به تاریکی؛ ج ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب
- طاهرزاده،احمدعلی.(۱۳۸۶).بهار، شماره ۲۳، ص ۱۲۰-۱۲۱
- طوسی(ابن حمزه) محمدبن علی بن حمزه.(۱۴۰۸). الوسيله؛ قم: انتشارات کتابخانه مرعشی
- عمید، موسی.(بی تا). ارث در حقوق مدنی ایران، تهران: بی نام
- فائز دریان، عبداللطیف.(۱۴۲۷). فقه الموارث؛ ج ۱، ۱، بیروت: دارالنهضۀ العربیه
- قرآن کریم
- قانون مجازات اسلامی
- قانون مدنی
- کاتوزیان، ناصر.(۱۳۸۶). دوره مقدماتی حقوق مدنی درسهایی از شفعه، وصیت و ارث، ۱۳۸۶، چاپ نهم، تهران: نشر میزان
- محمصانی،صبحی.(۱۹۵۴م).المبادئ الشرعيه فی الحجر و النفقات و الموارث و الوصيه فی المذاهب الحنفی و التشريع الدناني بیروت: دار العلم للملايين
- مرادخانی، احمد و معصوم پور،محمد.(۱۳۹۱).اتداد و مانعیت آن از ارث در نظر شیعه و اهل سنت،سال دهم، شماره ۳۹
- مغنیه، محمدجواد؛ الفقه علی المذاهب الخمسه.(۱۴۲۹).ج ۲، ۵، بیروت: دارالکتاب الاسلامی
- نجفی، شیخ محمدحسن.(۱۳۶۷). جواهرالکلام؛ ج ۳۸، تهران: بازار سلطانی
- نجفی،محمدحسین،جواهر کلام.(۱۳۹۸).فی شرح شرائع الاسلام، تصحیح محمود قوچانی، تهران: دار الکتب الاسلامی
- نراقی، مولی احمدبن محمدمهدی.(۱۴۱۹). مستندالشیعه؛ ج ۱۹، قم: مطبعتۀ ستاره
- نیشابوری، مسل مبن حجاج؛ (۱۴۳۰).صحیح مسلم؛ ج ۲، ۱، بیروت: المکتبۀ العصریه

Explaining the causes and obstacles of inheritance from the perspective of Shiites and Sunnis

Abstract

Inheritance is one of the property moves that has causes that include causal relationships. Islamic jurisprudence, in addition to how the inheritance is transmitted, also raises the causes and reasons for not transferring inheritance. Murder, disbelief, libel, adultery, etc. are among the factors of inheritance barriers. This paper tries to study the inherent obstacles and inheritance of Sunnis and Shi'ism in this regard.

Keywords: inheritance, murder, disbelief, libel